

بسم الله الرحمن الرحيم دوشنبه 1402/2/4 درس فقه معاصر

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقیة الله فی الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث در شرائط مؤسسين و معتبرين شخص اعتباری بود. اولین شرط برای مؤسسين و معتبرين؛ بلوغ و رشد بیان شد. برای اثبات این شرط به وجوهی تمسک شده است. دو وجه خوانده شد.

«الوجه الثالث: أصالة الفساد»

توضیح اصالة الفساد این است که گفته می‌شود ما برای اثبات اعتبار شخص حقوقی در شرع دو دلیل داشتیم.

دلیل اول عبارت بود از اطلاقات عمومات که «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره/275) «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» (نساء/29) «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده/1) و امثال ذلک گفتیم که شامل معاملاتی که یک شخص حقوقی با یک شخص حقیقی انجام می‌دهد یا دو شخص حقوقی با هم انجام می‌دهند شامل می‌شود. و هم‌چنین می‌گفتیم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» تقریب دیگری هم داشت و آن این است که همین تأسیس یک امر اعتباری ممکن است مشمول «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» بشود. آن بیان اول این که معاملاتی را که انجام می‌دهد. بیان دوم در «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» این است که خود این که می‌آیند تعهد می‌کنند شرکتی یا صندوقی یا بیمه‌ای محقق باشد که این کارها را انجام بدهد این هم مشمول «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» است. حالا گفته می‌شود به این که این ادله‌ی عامه و اطلاقات انصراف دارد از غیر بالغ. چون ظاهر این است که مخاطب خب این اطلاقات و عمومات عقلاء هستند. عرف عاقل هست. عرف عاقل هم این جور امور را در حد غیربالغ نمی‌بیند. بنابراین وقتی گفته می‌شود «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، یک بچه 8 ساله، بچه 6 ساله، این‌ها بیایند این کار را انجام بدهند، این‌ها انصراف دارد از این. جهت دو ... پس بنابراین ادله‌ی عمومات که نمی‌گیرد.

دلیل دوم؛ اختلال نظام بود که ما اگر الان بگوییم این شخصیت‌های اعتباری فراگیر مثل بانک‌ها که تمام معاملات و گردش‌های مالی الان به توسط بانک‌ها و مؤسسات اعتباری مالی است. خب اگر این‌ها را شارع اعتبار نکند، حجت نداند، این اختلال نظام لازم می‌آید. خب این دلیل هم مانحن فیه را نمی‌گیرد. یعنی مواردی که بالغ نباشند را نمی‌گیرد. چون معمول این معاملات، این‌ها با بالغین است. حالا ما بگوییم بچه‌های غیربالغ معتبر نیست اعتبارات‌شان؛ اختلالی لازم نمی‌آید. چون به واسطه بالغین انجام می‌شود. امور به اندازه‌ای که اختلال لازم نیاید بلکه فوق آن. خب وقتی ادله نگرفت. نه آن دلیل نه این دلیل نگرفت ما شک می‌کنیم که این امر اعتباری را که غیربالغ

اعتبار کرده است؛ این حجت است؟ شارع قبول دارد یا نه؟ استصحاب عدم، اصالة‌العدم این‌جا جاری می‌شود و این همان بیانی است که در اصالة‌الفساد در معاملات گفته می‌شود. که وقتی ادله‌ی معاملی نگرفت موردی را شک می‌کنیم. در این‌جا همان اصالة‌الفساد جاری است. اصل این است که قبل از این سابق که معتبر نبود، قبل از این‌که این‌ها اعتبار کنند، معتبر نبود چنین سازمانی، چنین بانکی، چنین نمی‌دانم شرکتی و هكذا، الان هم استصحاب همان عدم اعتبار می‌شود. و یا این‌که می‌شود اصالة‌الفساد را تطبیق کرد به آن اعمالی که انجام می‌دهند، نقل و انتقالاتی که می‌خواهند انجام بدهند، آن‌ها هم می‌توان اصالة‌الفساد را در آن جاری کرد به این معنا که مثلاً اگر یک بچه‌ای آمد معامله کرد با یک بچه دیگری. او پول داد، او متاع داد. این‌جا ما نمی‌دانیم. یک بحث این است که می‌گوییم این معامله صحیح است یا نه؟ این بیع صحیح است یا نه؟ این اصالة‌الفساد است. یکی دیگر این است که، بیان دیگر این است که این‌جوری تطبیق کنیم. بگوییم که این ثمن قبل از این‌که این دوتا معامله کنند مال آن بچه بود که مشتری است. الان نمی‌دانیم از او منتقل شد به این بچه‌ای که بایع است أم لا؟ خب استصحاب بقاء در ملک او یا عدم ورود در ملک این می‌کنیم. هر دوی آن حالت سابقه دارد دیگه. یعنی بقاء مالک بودن او و بقاء مالک نبودن این نسبت به این ثمن. و هم‌چنین آن متاع را، خب این متاع قبل از این معامله مال این بچه بود. الان شک داریم به واسطه این‌که گفته «بعثک هذا بفلان ثمن» این متاع از ملک این بچه خارج شده یا نه؟ خب استصحاب می‌کنیم بقاء در ملکش را. چون دلیل نداریم بر ... از آن‌طرف نمی‌دانیم آن مشتری مالک این متاع شده یا نه؟ می‌گوییم قبلاً که مالک این متاع نبود، حالا هم نیست. بنابراین اصالة‌الفساد به انحاء مختلف قابل تطبیق می‌شود. خب این وجه سوم.

جواب این وجه این است که آن دلیل که گفتید که ادله انصراف دارد چون مخاطب آن عرف عقلاء هستند و در عرف عقلاء معاملات بچه‌ها و این‌ها اعتبار ندارد، این فی اطلاقه اشکالاً. بله، امور خیلی مهمه؛ این درست است در عقلاء. مثلاً یک بچه‌ای بیاید توی یک کشوری مثلاً می‌خواهد یک نقدی را اعتبار کند بشود پول مملکت. خب می‌گویند یک بچه هفت هشت ساله چنین چیزی؟ و لکن معاملات که خیلی در آن حد از اهمیت نباشد به‌خصوص بالغ شرعی نباشد. حالا 14 ساله هست، هنوز بالغ نشده. 15 سال تمام بالغ است دیگه. خب عقلاء ممکن است خیلی از آدم‌های مسن‌تر هم این آدم زبل‌تر و واردتر و باهوش‌تر و کارآمدتر باشد توی معاملات. این جور نیست که در عقلاء معاملات هر غیربالغ شرعی؛ این معتبر نباشد، درست نباشد تا ما بگوییم ادله انصراف دارد. بنابراین این دلیل أخص از مدعا می‌شود. بله، آن مواردی که خیلی اهمیت داشته باشد مثل این‌که بخواهد اعتبار کند یک نقدی را، یک پولی را، این بله. اما در مواردی که این چنین نباشد، این‌جا اصالة‌الفساد جاری نیست.

الوجه الثالث: أصالة الفساد. یعنی الوجه الثالث من الأدلة القائمة على اعتبار البلوغ و الرشد.

«وتوضیح ذلك أن مقتضى أصالة الفساد، عدم شرعية تصرف الصبي» کدام تصرفش؟ «الوضعی»، تصرفات وضعی که یعنی نقل و انتقال و امثال ذلك. «و ما لم یقم دلیل على شرعیه» بله. «مقتضى أصالة الفساد، عدم شرعية تصرف الصبي الوضعی» مادامی که «لم یقم دلیل على شرعیه». مادامی که دلیلی بر شرعیت آن تصرف قائم نشده باشد. «وعمدة الدلیل على شرعية الشخص الاعتباری أمران: أحدهما إطلاقاً أدلة نفوذ العقود والایقاعات». که توضیح دادیم. «ثانیهما دلیل اختلال النظام» که این هم توضیح دادیم. «وکلاهما قاصران فی المقام عن إثبات الشرعية»؛ هر دو قاصر هستند از این که بتوانند اثبات شرعیت کنند. «أما الأوّل» که اطلاقات و عمومات باشد «فلانصراف تلك الأدلة إلى العقلانی من العقود والایقاعات». چون مخاطب عقلاء هستند قهراً منصرف هست به آن که عقلانی باشد. وقتی می گوید *أحلّ الله البیع*، یک معامله ای که بچه سه ساله، 4 ساله برود انجام بدهد؛ او را نمی گیرد مثلاً. «وهو فی الأمور الهامة» والتي منها إنشاء الشخص الاعتباری، ما صدر من البالغ الرشید». و هو، یعنی «و هو فی الأمور الهامة»؛ یعنی آن عقد عقلانی در امور هامة، هامة و مهم که یکی از آن امور هامة و مهم هم چیه؟ همان شخص اعتباری است که شخص اعتباری امر مهمی است. یک بانک می خواهد تأسیس کند، یک شرکت می خواهد تأسیس کند، یک صندوق مثلاً برای مستمندان، برای فرهنگیان، برای نمی دانم کذا می خواهد تأسیس کند. او چیست؟ آن است که «صدر ما صدر من البالغ الرشید». آن عقد عقلانی، آن تصرف عقلانی آن است که صادر بشود از بالغ رشید. پس هم بلوغ شرط است هم رشد شرط است.

«وأما الثانی»، که آن دلیل تو اختلال نظام باشد. «فلأن المتعارف فی الأشخاص الاعتباریین إنشاءهم من البالغین الرشیدین». چون آن که متعارف است در جامعه، در اشخاص اعتباری؛ انشاء آن اشخاص اعتباری است از ناحیه بالغ هایی که رشید هستند. بنابراین چون معمولاً از طرف آن ها این امور اعتباری اعتبار می شود، اگر ما بگوییم آن که از بچه ها هست اعتبار ندارد اختلالی لازم نمی آید. چون معمولاً از آن ها است که آن ... «ولا یلزم من عدم الاعتراف بغيرهم» یعنی بغیر بالغین رشیدین «اختلال النظام». پس این دوتا دلیل ها نگرفت. وقتی نگرفت «لم تقم»، «لم یقم دلیل على شرعیه» می شود. وقتی «لم یقم دلیل على شرعیه» شد آن وقت استصحاب عدم صحت جاری می شود یا عدم صحت آن معامله، آن اعتبار آن امر اعتباری. یا آن بیانات دیگری که عرض کردیم که تطبیق کنیم بر آن اموری که می خواهند نقل و انتقال بدهند.

الإشکال فی وجه الثالث

«إن تصرفات الصبي نافذة لدى العقلاء إذا كان رشيداً وخبيراً فيه» نه، تصرفات صبی می‌فرمایند نافذ است پیش عقلاء. البته وقتی که آن صبی رشید باشد و آگاهی‌های نسبت به آن معامله و این‌ها را داشته باشد و خبیر باشد، آگاهی داشته باشد. در آن کاری که تصدی کرده. مگر البته «فی بعض مهام الأمور» مگر در بعض امور بسیار مهمه. «کایجاد عملة مثل العملة المشفرة» عملة یعنی همین نقد، نقدهایی که رائج است به زبان عربی. پول، پول رائج در مملکت را به آن می‌گویند عملة. حالا چه اسکناس و چه سکه. «کایجاد عملة مثل العملة المشفرة» مثل پول‌هایی که رمزنگاری شده. چون پول‌ها دارای یک رمزی است که نتوانند جعل بکنند شبیه او را و امثال او. مشفرة یعنی رمزنگاری شده. خب «وأما غیر ذلک من تصرفاته» اما غیر این مهام امور از تصرفات صبی رشید خبیر «فیصح بالوجه الأول»، آن معاملات شان صحیح است بالوجه الأول. وجه اول کدام بود؟ اطلاقات عمومات بود. یعنی درست است. اختلال نظام لازم نمی‌آید اگر بگوییم درست نیست. وجه دوم جاری نمی‌شود. اما وجه اول که اطلاقات و عمومات باشد شامل می‌شود. «وعليه فاشتراط البلوغ في المؤسسة لا يتم على إطلاقه». بنابراین شرط بودن بلوغ در مؤسسين شخص اعتباری، این تمام نمی‌گردد بر اطلاق عمومش که بگوییم همه‌جا همین‌جور است. بله. مگر بخواهند یک امر خیلی مهمی را بیایند ... اما حالا مثلاً چندتا نوجوان 14-15 ساله که هنوز بالغ نشدند و خبیر و رشید هستند، بیایند مثلاً یک صندوقی برای کمک به فرض کنید دانش آموزان ضعیف تشکیل بدهند. اعتبار کنند یک صندوقی را که مال خودشان هم نیست. یک شخصیت اعتباری، هر کسی هم پول به این صندوق می‌دهد برای این‌ها نیست. برای آن صندوق است. از توی مدرسه‌شان مثلاً می‌آیند یک صندوق اعتباری را تشکیل می‌دهند برای این‌که کمک بشود به دانش آموزان یا دانشجویانی که این‌ها ضعیف هستند. می‌گویند خودمان هم از این‌جا رفتیم باشد. این برای همیشه این صندوق باشد. یک اساسنامه هم برایش می‌نویسند که حالا مثلاً اگر یک‌وقتی هم خواست منحل بشود به چه شکلی منحل بشود. مثلاً و آن سرمایه‌اش به کجا برود مثلاً. خب پس بنابراین اشتراط بلوغ این‌طور نیست. اما اشتراط رشد چرا. رشد باید انتباه و این‌ها داشته باشد نسبت به آن کاری که انجام می‌دهد نه نسبت به همه‌ی کارها. نسبت به آن‌کار این را داشته باشد.

خب شرط دیگر که حالا در ضمن همان شرط اول ذکر شده که اختیار است. که باید مؤسس مکره نباشد. مثلاً فرض کنید که یک عده هستند؛ حالا دولت جائز آن‌ها را برده سازمان امنیت، می‌گوید فلان‌کار را باید انجام بدهید و الا پدرتان را در می‌آورم. بروید مثلاً یک مؤسسه‌ی کذائیه را تأسیس کنید. که این‌ها از ترس این‌که اگر تأسیس نکنند گرفتاری برای‌شان پیدا می‌شود می‌آیند تأسیس می‌کنند. خب در این‌جا همان‌طور که معامله مکره باطل است؛ چون «رُفِعَ عن أمتی تسع»؛ یکی‌اش هم ما استکرهاوا علیه است. خب آن دلیل این‌جا را هم می‌گیرد دیگه، این‌جا نه،

محقق نمی‌شود این. مگر این که این‌ها بعد از این که انجام دادند و گذشت و فلان و این‌ها، روی طیب نفس بیایند اجازه کنند آن را.

وجه اشتراط الاختیار... این حقش بود که چون ظاهراً، نگاه کردم دیدم ظاهراً در «الشرط الأول: أهلية الأشخاص الطبيعيين المؤسسين للشخص الاعتباري من جهة البلوغ والرشد والاختيار». که همه‌ی این‌ها را در امر اول ذکر کرده. بلوغ و رشد و اختیار. حالا دلیل اختیار چیه؟

وجه اشتراط الاختيار

«مقتضى الحديث النبوى صلى الله عليه وآله: وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي مَا أُكْرَهُوا عَلَيْهِ عَدَمَ نَفُوذِ الشَّخْصِ الْعَبْتَارِيِّ الْمَوْسَسِ بِالْإِكْرَاهِ»؛ آن شخص اعتباری که تأسیس شده به سبب اکراه، او نافذ نیست و محقق نمی‌شود. چون «وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي مَا أُكْرَهُوا عَلَيْهِ» معنایش چیه؟ «مَا أُكْرَهُوا عَلَيْهِ» که معنا ندارد خودش را بردارند. خب دارد إكراه می‌شود بر این. یعنی حکمش، یعنی نفوذش برداشته شده. «أى أن الأحكام المترتبة على الشخص الاعتباري المؤسس بالاختيار، وهي نفوذ تصرفات الشخص الاعتباري بعد تأسيسه» این «لا تترتب ف حالة الإكراه على التأسيس». یعنی احکامی که مترتب می‌شود بر شخص اعتباری‌ای که تأسیس گردیده شده است به اختیار که او چه احکامی است که در صورتی که شخص اعتباری به اختیار تأسیس شده باشد مترتب می‌شود بر آن؟ «وهی نفوذ تصرفات الشخص الاعتباري بعد تأسيسه». آن عبارت است از نافذ بودن تصرفات شخص اعتباری بعد از این که تأسیس یافت. معامله می‌کند، مثلاً استخدام می‌کند، جایی را اجاره می‌کند، جایی را اجاره می‌دهد. و و و. وام می‌دهد و امثال ذلک. این امور؛ این که می‌گوییم وُضِعَ، یعنی این اموری که در آن صورت بار می‌شود، حالا که با اکراه هست بار نمی‌شود. «لا تترتب فى حالة الإكراه بر تأسيس».

خب در این پایان این شرط یک مسئله‌ای را متمماً بیان می‌فرماید. و آن این است که بخشی از مؤسسات و اشخاص اعتباری؛ این‌ها در تحقق‌شان لازم است که مالی را سرمایه اولی‌ای را برای آن قرار بدهند. الان هم بسیاری از مؤسسات اعتباری که الان وجود دارد می‌آید، نوشتند مثلاً سرمایه اولی‌اش مثلاً ده هزار میلیارد ریال است مثلاً. یا کذا، یا ... مختلف است دیگه. به حسب اختلاف آن‌ها مختلف است. هر شرکتی، هر چیزی یک سرمایه اولی دارد. مثلاً همین شرکت برق یک سرمایه اولیه دارد. شرکت آب و فاضلاب همین جور. و و و. حالا این جا می‌گویند که حالا اگر آمدند یک عده‌ای اعتبار کردند یک شرکتی را، یک صندوقی را، باید آن سرمایه‌ای که این مؤسسين برای این شرکت قرار می‌دهند مالک آن سرمایه باشند. بروند یک مالی را دزدی کنند، غضب کنند بیایند قرار بدهند. این

با این، این درست نمی‌شود. شرکت درست نمی‌شود. چون اگر این جور شد قهراً آن ادله‌ی عامه و آن ادله‌ای که ما برای اعتبار شرکت به آن تمسک کردیم تطبیق نمی‌گردد.

س:؟؟

ج: بله؟

س: إذن داشته باشند.

ج: خب آن دیگه، بله. حالا می‌گوییم. آن اگر إذن داشته باشند پس خودشان نیستند. می‌فرمایند

«تتميم: شرط المالكیة لنفوذ تخصيص الاموال والوجه في ذلك. تتميم راجع به شرط مالکیت است برای نفوذ تخصيص مال. یعنی باید مالک باشند، صاحب اختیار ... این مالکیت هم که می‌گوییم یعنی صاحب اختیار باشند ولو به اجازة. و حالا وجه در این شرط چیه؟ «و الوجه في ذلك» یعنی فی این شرط. «يجب إذا تطلب الشخص الاعتباری مالاً» لازم است وقتی شخص اعتباری یک ماهیتی دارد، یک خصوصیتی دارد که این مطالبه‌ی مال می‌کند. یعنی بدون این که یک سرمایه‌ای برایش قرار بدهند، این قوام نمی‌پذیرد. در این موارد لازم است که چی باشد؟ «أن يكون المؤسسون مالکین لرأس المال الذي ينوون تخصيصه أو تحبسه على الشخص الاعتباری»، باید این مؤسس‌ها مالک آن رأس مالی باشند که نیت نموده‌اند اختصاص دادن آن مال را برای آن شخص اعتباری یا تحبیس بر آن شخص اعتباری. این تخصيص و تحبیس اشاره به دو مطلب است. گاهی این مال را دیگر واگذار می‌کنند برای به آن شخص اعتباری. که دیگه می‌شود مال آن شخص اعتباری و از ملک مالک خارج می‌شود. گاهی نه. تحبیس می‌کنند. می‌گویند مثلاً تا 50 سال، تا 10 سال، تا 20 سال این سرمایه من، این پول من باشد برای این بانک که حالا فعلاً قوام بگیرد و راه بیفتد و رونق بگیرد. بعد از 20 سال، 10 سال من این پول را برمی‌دارم. این می‌شود تحبیس. همان مثل وقف و تحبسی که ما در فقه داریم که گاهی تحبیس المال می‌کند یک شخصی. یک وقت وقف می‌کند. یک وقت نه، وقف نمی‌کند. می‌گویند این خانه من 40 سال در اختیار حوزه علمیه باشد. بعد از 40 سال برمی‌گردد به خودش یا به ورثه‌اش. وقف نکرده چون در وقف دیگر بر نمی‌گردد. اما تحبیس این است که حبس می‌کند مال را برای یک مدت زمانی و بعد از حبس برمی‌گردد به آن مالک یا به ورثه مالک. در بعضی از قمی‌ها سراغ دارم ظاهراً مثلاً بخشی از زمین‌های‌شان را برای ایتام تحبیس کردند که مثلاً 50 سال حالا برای آن‌ها باشد بعد برگردد به ورثه ولو ما خودمان فوت شده باشیم. خب می‌فرمایند که باید این مالک آن مال باشند تا بتوانند این کار را بکنند. که این مالک عرض کردم معنایش اعم از مالک به معنایی است که متعارف در ذهن ما می‌آید. یعنی یا صاحب اختیار. «وأن لا يكون للغير حق في ذلك المال»، باید غیر، حقی در آن مال نداشته باشد که مانع بشود از

این‌که این‌ها بتوانند آن را برای آن شخص اعتباری قرار بدهند. «فإن تعلق ذلك المال بالغير ثم خصص للشركة، فبالضرورة لن تقع الأموال في ملك الشركة» این ملک للشركة درست نیست. ملک الشركة، الف و لام باید باشد نه لام. «فبالضرورة لن تقع» آن اموال در ملک شرکت به مجرد این‌که آن‌ها گفتند ما این را تخصیص دادیم. البته در تخصیص‌اش نه تحبیس‌اش. تحبیس که معلوم است ملکش نمی‌شود. «بمجرد ذلك ولن تكون معاملتها بتلك الأموال مشروعة» و معاملات آن شرکت، آن شخص اعتباری با آن اموالی که فرض این است که مال دیگران است نه مال مؤسسین است؛ معاملات با آن اموال هم مشروع نخواهد بود «بالرغم من تحقق الشركة على الظاهر بعنوان الشخص الاعتباري». یعنی علی‌رغم این‌که آن شرکت تحقق پیدا کرده به واسطه اعتبار، اما این مال مال او نشده. این‌جا یک توضیح‌حکی لازم است بدهم که ... شخص اعتباری‌ها دو قسم است. گاهی هست که اصلاً در قوامش این است که باید سرمایه‌ای باشد. گاهی نه. برای کارآمدی‌اش، برای این‌که بتواند فعالیت بکند. اما اصل شرکت متقوم نیست اعتبارش به او. فلذا شرکتی را تأسیس می‌کنند. بعد این شرکت می‌رود وام می‌گیرد برای کارهایش.. این ممکن است. حالا این‌جا هم این‌طور می‌فرمایند. می‌فرمایند که اگر آن مال مال غصبی باشد مال دیگری باشد، حق دیگری باشد و این‌ها، آن را آوردند سرمایه شرکت قرار دادند یا این‌که تحبیس برای شرکت کردند، اگر حق غیر در آن باشد و اجازه نداشته باشند این‌جا آن شرکت تحقق پیدا می‌کند در این مواردی که متقوم نباشد به او. اما تصرفات‌شان در آن اموال جایز نیست.

خب، بعد عنوان دیگری که دارند می‌گویند «التخصيص الفضولي وتصحيحه بالإجازة». خب ما گفتیم اگر حق دیگری باشد نمی‌تواند تصرف بکنند. حالا یک استدراکی دارند. می‌فرمایند «نعم، إن أجاز مالك المال هذا التخصيص وقع صحيحاً بالإجازة». اگر آن کسی که مالک و صاحب اختیار این مال هست که آن مالک‌ها را معنا می‌کنیم یعنی صاحب اختیار که اعم باشد از این‌که مالک به معنای خاص باشد یا صاحب اختیار باشد. «إن أجاز مالك المال هذا التخصيص وقع صحيحاً» به واسطه اجازه. مثل بقیه موارد فضولی که با اجازه درست می‌شود، این‌جا هم با اجازه او، خب این تصرفات نافذ می‌شود. «و مستند ذلك أحد وجوه ثلاثه». خب چرا با اجازه کار درست می‌شود؟ می‌گویند مستند این‌که با اجازه کار درست می‌شود یکی از سه وجه است.

وجه اول که این‌ها در بیع فضولی و معاملات فضولی بیان شده، حالا به‌نحو فهرست و خلاصه این‌جا گفته می‌شود. وجه اول این است که گفتند با اجازه من له الإجازة؛ آن معامله‌ای که از طرف فضولی واقع شده، آن معامله مستند به من له الإجازة می‌شود. مثل این‌که خودش رفته معامله کرده. فرقی این است که این‌جا که خودش رفته معامله کرده من الحدوث منتسب به او است. این‌جا در حدوث منتسب نبوده، در بقاء منتسب می‌شود به او. مثلاً زید رفت

فرشی را که مال عمرو است فروخت. بدون اجازه او، نه وکالت داشت نه مأذون بود، رفت فروخت. بعد از چند روز عمرو خبردار شد که زید فضولاً رفته فرش او را فروخته. گفت اجزت، حالا که گفته اجزت، تا امروز این بیع، بیع این آقای عمرو نبود. اما الان که گفت اجزت، این بیع می‌شود بیع آقای عمرو، استناد به عمرو دارد. می‌گویند فرشی را فروخت. منتها این بیع در بقاء استناد به عمرو پیدا می‌کند نه در حدوثش. خب فرقی نمی‌کند. **أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ** یعنی «**أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ** کم». **«تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ»** یعنی **تِجَارَتِكُمُ الْوَاقِعَةُ عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ**. **«أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»** کم این اضافه به «کم» درست شد. چون درست شد پس بنابراین این انتساب درست می‌شود و معامله صحیح می‌شود. مشمول آن عمومات و اطلاقات می‌شود. این یک بیان است که بیان معروف این است. همین‌که عرض کردیم. یک بیان دیگری هم هست که نه، ما **«أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»** معنایش **«أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»** کم نیست. به بیعکم نیست. **«أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»** کجا؟ «کم» را از کجا در می‌آورد شما؟ بله. به حکم انصراف این منصرف است **«أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»** و **«أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»** و **«تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ»** از عقد و بیع و تجارتی که اصلاً ربطی به آدم نداشته باشد. از این‌ها منصرف است. اما اگر ربط پیدا کرد ولو عقدش نشد، بیع‌اش نشد ولی مرتبط شد به این که اجازه داد. این هم مشمول است و این فرمایش حضرت امام قدس سره هست که در همان بحث بیع فضولی در مقابل بزرگانی که آن‌جوری تفسیر کردند و آن‌جور فرمودند؛ ایشان فرمودند نه، این «کم» و این‌ها انصراف به این ندارد به‌خصوص این. بله، **«أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»**، خدا بیع را حلال فرموده. بیعکم نفرموده که. بیع را حلال فرموده. چه بیعی؟ همه‌ی بیع‌ها ولو به من ربطی ندارد؟ مثلاً زید و عمرو الان توی مثلاً فرض کنید که پاکستان معامله‌ای انجام می‌دهند، من مخاطب هستم به این که تو باید وفا کنی به آن؟ چه ربطی به من دارد؟ پس از آن‌ها انصراف دارد. منصرف الیه آن کیست؟ آن بیعی است که به تو مرتبط می‌شود. حالا اگر فضولی رفت فروخت مال من را، من گفتم قبول! این مرتبط می‌شود. ولو بیع من باز هم نمی‌شود. می‌گویند خودت فروختی، می‌گویم نه، او فروخت من اجازه کردم. باز هم نمی‌گویم بیع من است. حتی ایشان در وکیل هم می‌فرمایند معاملات وکیل معاملات موکل نیست. به او نسبت داده نمی‌شود. می‌گویم خودت فروختی؟ می‌گوید نه. وکیل فروخت. ولی معاملات وکیل مشمول ادله است. چرا؟ برای این که مرتبط به تو است. خب اگر این هم گفتیم باز درست می‌شود. چه به آن تقریب چه به این تقریب، پس بنابراین بعد از این که اجازه داد درست می‌شود. خب می‌فرمایند که «نعم، **إِنْ أَجَازَ مَالِكُ الْمَالَ هَذَا التَّخْصِيسَ**» این تخصیصی را که از دیگران فضولاً انجام شده «**وَقَعَ صَحِيحاً**» به واسطه اجازه «**و مستند ذلك أحد وجوه ثلاثة الأول: هذا التصرف يستند إلى المالك بعد إجازته**»، این تصرف بیعی یا عقدی یا تجاری یا غیرذکر، این بعد از اجازه من له الإجازة مستند به مالک می‌شود. «**فتشمله أدله الإمضاء ك أَوْفُوا بِالْعُقُودِ لَأَنَّ هَذَا التَّمْلِيكَ الْمَجَانِي لِلشَّخْصِ الْعَتَبَارِي يَشْبُهُ الْهَبَةَ**

للشخص الطبيعي»، چون این تملیک مجانی که آمده مثلاً این را سرمایه این شرکت قرار داده، یا این بانک قرار داده یا این صندوق قرار داده، این شباهت دارد به هبه، به شخص طبیعی. یک وقت انسان به زید می‌رود یک مالی را می‌بخشد، یک وقت به شرکتی می‌بخشد، یک وقت به یک صندوقی می‌بخشد، یک وقت به یک بانکی می‌بخشد، سرمایه بانک قرار می‌دهد. «أی عقد عقلانی»، پس می‌شود یک عقد عقلانی و با اجازه می‌شود عقد او، مشمول ادله می‌شود. «بل قد یقال» که این «بل قد یقال» همان فرمایش امام است. «بل قد یقال بأنّ الاستناد إلى المالك غير لازم، لأنّ أدلّه الإمضاء إنّما تنصرف عن العقد المنشأ من غير المالك إذا لم يأذن فيه ولم يرض به ولم يجزه متأخراً» چون ادله‌ی امضاء منصرف است. از چی منصرف است؟ از عقدی که انشاء شده باشد از غیرمالک وقتی که مالک إذن ندهد در آن، راضی به او نشود و اجازه نکند او را در مرتبه متأخره از وقوعش. «وأما العقد المأذون فيه أو المرضی به والمجاز» این‌ها اگرچه انتساب نداشته باشد اما «فلا وجه لانصرافها عنه بعد كونه صحيحاً لازماً عرفاً وعقلانياً». این وجهی برای انصراف آن عمومات و اطلاقات از او نیست. بعد از این که عقد مأذون و مرضی و مجاز پیش عرف یک عقد صحیح لازمی است و عقلاً و عرفاً هم صحیح است. وجهی برای انصراف نیست. چون انصراف از یک چیزی عقلانی نباشد مردم می‌گویند خب معلوم نیست شارع بخواهد این را بگوید. ولی وقتی یک چیزی عقلانی عرفی است، وجهی، لفظ هم معنایی دارد که شامل او می‌شود، بر او منطبق می‌شود، وجهی برای انصراف ندارد. و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين. خسته شدیم نمی‌دانم چرا.

پایان